

سُنن اجتماعی در قرآن از منظر علامه طباطبائی و سید قطب

جمال فرزند وحی*

استادیار دانشگاه رازی، کرمانشاه

حامد غلامی*

دانشجوی کارشناسی ارشد الهیات دانشگاه رازی، کرمانشاه

عبّاس محمّدی**

دانشجوی کارشناسی ارشد الهیات دانشگاه رازی، کرمانشاه

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۳/۱۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۸/۲۰)

چکیده

یکی از مسائل بسیار مهم در قرآن کریم، سُنن اجتماعی مانند هدایت، آزمایش، استدراج، امهال و ... است. اهمیت پرداختن به این مسئله از آن روست که یک جامعه اسلامی برای رسیدن به خاستگاه و جایگاه اصلی خود باید با قانون‌هایی که خداوند متعال در زندگی انسان‌ها وضع نموده، آشنا باشد، چراکه توجه به جریان سنت‌های الهی، بیدارکننده و حرکت‌آفرین است و انسان را بر اعمال خیر و پرهیز از اندیشه‌ها و عمل‌های نادرست برمی‌انگیزد. بررسی سنت‌ها در تفاسیر معاصر به دلیل پی بردن به نحوه برداشت مفسران از سنت‌ها و تطبیق آنها با مسائل عصر می‌باشد. در این مقاله، بر آنیم به مطالعه سنت‌های اجتماعی، در دو تفسیر «المیزان» و «فی ظلال القرآن» بپردازیم. با مقایسه این دو تفسیر، معلوم می‌گردد که از میان سُنن، تنها در موضوع، امامت بین دو مفسر اختلاف بنیادین وجود دارد. برای انجام کار، سنت‌ها در دو قسم مطلق و مقید تقسیم‌بندی شده است و از هر قسم، سه سنت مورد بررسی قرار می‌گیرد. ابزار کار در این مقاله منابع کتابخانه‌ای است.

واژگان کلیدی سُنن اجتماعی، هدایت، استدراج، امهال، علامه طباطبائی، سید قطب.

* E-mail: farzandwahy@yahoo.com

* E-mail: hamed.gholami68k@gmail.com (نویسنده مسئول)

** E-mail: abbas.mohammadi918@gmail.com

مقدمه

در اسلام، جامعه انسانی همچون سایر مخلوقات الهی با قوانین معینی به حیات خویش ادامه می‌دهد. در اهمیت شناخت این قوانین، جای هیچ گونه شکی نیست؛ زیرا که با شناخت آنهاست که جامعه اسلامی می‌تواند راه صلاح را از فساد تشخیص دهد و به هدف والای خود نایل آید که همان آرمان‌های اسلامی در زندگی اجتماعی است. تشریح قانون و بیان شریعت بر اساس مصالح و مفاسد تنظیم می‌گردد. قرآن و تعالیم اسلام، تمام مصالح فردی و اجتماعی را در نظر گرفته است و قانون‌هایی را تشریح و تنظیم کرده است که می‌تواند پاسخگوی تمام نیازمندی‌های مختلف جوامع بشری باشد و بر تمام جنبه‌های دنیوی و زندگی مادی انسان‌ها نظارت کند و نیز تمام جنبه‌های دنیوی و اخروی را تأمین نماید. واژه خاصی که در متون اسلامی برای قانون‌مندی جامعه و تاریخ به کار می‌رود، سنت است (ر.ک؛ حامد مقدم، ۱۳۷۹: ۱۳). تعداد سنت‌های اجتماعی قرآن بسیار است. از این رو، در این مقاله سعی بر آن است که از میان سنت‌های اجتماعی در قرآن، تنها شش نوع (هدایت، آزمایش، بازتاب اعمال، امهال، استدراج و استیصال) را در تفسیرهای المیزان و فی ظلال القرآن مورد مقایسه قرار گیرد.

سید محمدحسین طباطبائی، فیلسوف، حکیم متأله و مفسر بزرگ قرآن در سال ۱۲۸۱ هجری شمسی (۲۹ ذی‌القعدة ۱۳۲۱ هجری قمری) و در روستای شادباد از توابع تبریز به دنیا آمد. وی در روز ۲۴ آبان‌ماه ۱۳۶۰ هجری شمسی چشم از جهان فرو بست. غیر از تفسیر المیزان، از دیگر آثار وی می‌توان به اصول فلسفه و روش رئالیسم، بدایة الحکمة، نهایة الحکمة و شیعه در اسلام اشاره کرد (ر.ک؛ حسینی جلالی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۵۹۶-۵۹۸).

المیزان فی تفسیر القرآن که از جامع‌ترین و مفصل‌ترین تفاسیر شیعی قرآن به زبان عربی است، در قرن چهاردهم هجری به قلم علامه سید محمدحسین طباطبائی (۱۲۸۱-۱۳۶۰) نگاشته شده است. اساس کار تفسیر المیزان، به حکم «إِنَّ الْقُرْآنَ يُفَسَّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا»، بر قاعده «تفسیر قرآن به قرآن» است؛ بدین معنا که معیار اول برای تفسیر قرآن، خود قرآن است. آنچه سبب جامعیت المیزان گردیده، وجود مباحثی است که علامه طباطبائی^(ه) پس از بیان آیات در طی فصول مختلف

و عنوان‌هایی چون بحث‌های تاریخی، اجتماعی، اخلاقی، فلسفی، علمی و روایی آورده است (ر.ک؛ علامی، ۱۳۷۹: ۱۱۶-۱۲۰).

سید قطب بن ابراهیم شاذلی، معروف به «سید قطب»، در سال ۱۳۲۶ هجری قمری، در روستای موشا از استان اسیوط متولد شد و در سال ۱۳۸۶ به دست حاکمان ستمگر مصر به شهادت رسید. تفسیر فی ظلال القرآن از بهترین تفاسیر ادبی-اجتماعی است که به هدف احیای نهضت اصیل اسلامی به رشته تحریر درآمد (ر.ک؛ معرفت، ۱۳۷۹، ج ۲: ۴۹۶). غیر از تفسیر فی ظلال القرآن، از دیگر آثار وی می‌توان به *التصویر الفنی فی القرآن، العدالة الإجتماعیة فی الإسلام، الإسلام و مشکلات الحضارة و ...* اشاره کرد.

۱- مفاهیم

۱-۱) سنت اجتماعی (Social tradition)

«سنت» به معنی «راه، روش، رویه، طریقه و قانون» آمده است (ر.ک؛ دهخدا، ۱۳۴۵، ج ۳۲: ۶۴۶). «سنت» عبارت از طریقه معمول و رایج می‌باشد (ر.ک؛ طبرسی، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ۲۶۳)؛ یعنی روش و شیوه واحدی که همواره جریان دارد (ر.ک؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۹: ۴۲۵).

واژه «سنت» در علوم گوناگون به معانی مختلفی به کار رفته است. سنت در علم حدیث به معنای فعل، قول و تقریر یکی از معصومین^(ع)، و در فقه و برخی احادیث فقهی، سنت، یکی از احکام خمس و مرادف استحباب به کار می‌رود (ر.ک؛ مدیر شانه‌چی، ۱۳۸۸: ۲۳). سنت در علوم اجتماعی به معنای رفتاری است که همواره وجود داشته است و بر اثر ممارست‌های طولانی، در افراد ریشه دوانیده باشد (ر.ک؛ ماکس وبر، ۱۳۶۷: ۵۰).

«سنت الهی» قانون‌هایی است که نظام جهان بر اساس آن اداره می‌شود یا روش‌هایی است که خدای متعال امور عالم و آدم را بر پایه آنها تدبیر و اداره می‌کند (ر.ک؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۹: ۴۲۵). سنت اجتماعی رابطه تأثیر و تأثر ثابت و پایدار میان دو پدیده‌ای است که با زندگی اجتماعی انسان‌ها در ارتباط باشد. اسلام هم به قوانین اجتماعی معتقد است و از این قوانین با نام

سنت‌های الهی یاد می‌کند. سنت اجتماعی از منظر قرآنی، گاهی به معنای قوانین جاری بر همه مردم، چه مؤمنان و چه غیرمؤمنان آمده است (ر.ک؛ هیشور، ۱۴۱۷ق: ۱۲).

۲- ویژگی‌های سنت‌های اجتماعی

سنت‌های اجتماعی که در قرآن به آنها اشاره شده، دارای ویژگی‌های ثابت و مشترک به شرح ذیل است:

۲-۱) عمومیت داشتن

در این محور، سنت‌های اجتماعی محدود به زمان، مکان و فرد نیست و همه افراد بشر را چه مؤمن، چه کافر، چه امت‌های گذشته و چه ملت‌های حال و آینده در بر می‌گیرد. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿...سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا﴾: این سنت الهی درباره کسانی که پیش از این بوده‌اند نیز جاری بود؛ و فرمان خدا روی حساب و برنامه دقیقی است! ﴿(الأحزاب/۳۸).

۲-۲) تبدیل و تحویل‌ناپذیری

تبدیل سنت آن است که سلامتی و رفاه جایگزین عذاب گردد و تحویل سنت آن است که عذاب قومی که مستحق آن هستند، به دیگران مقرر شود و سنت الهی نه تبدیل‌پذیر است و نه تحویل‌پذیر. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿...فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾: ... هرگز برای سنت خدا تبدیل نخواهی یافت و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی‌یابی! ﴿(فاطر/۴۳).

۲-۳) سازگاری با اصل علیت

مفاد اصل علیت این است که هرگاه معلولی در خارج تحقق یابد، نیازمند علت خواهد بود. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا﴾: این شهرها و

آبادی‌هایی است که ما آنها را هنگامی که ستم کردند، هلاک نمودیم؛ و برای هلاکت آنان موعدی قرار دادیم! ﴿(الکهف/۵۹).

۲-۴) حتمی بودن سنن الهی

در صورت تحقق تمام شروط و رفع موانع، این محور تحقق خواهد یافت. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾: برای هر قوم و گروهی، زمان و سرآمدی (معین) است؛ و هنگامی که سرآمد آنها فرارسد، نه ساعتی از آن تأخیر می‌کنند و نه بر آن پیشی می‌گیرند ﴿(الأعراف/۳۴) و

۳- سنن‌های اجتماعی در قرآن

سنن‌های اجتماعی در قرآن دو تقسیم‌بندی کلی دارد:

۳-۱) سنن‌های مطلق

از دیدگاه اسلام، هدف از آفرینش انسان این است که او با افعال اختیاری خود به کمال برسد. از این نظر، هدف نهایی، تقرب به خدای متعال است. خدای متعال برای اینکه انسان‌ها را به این هدف نزدیک کند، سنن‌های مطلق^۱ دارد که از مهم‌ترین آنها می‌توان به این موارد اشاره کرد: سنن هدایت، سنن آزمایش و سنن بازتاب اعمال.

۳-۱-۱) سنن هدایت

قرآن کریم به عنوان آخرین کتاب قانون و وحی الهی، بهترین طریق و نیکوترین روش هدایت است. «هدایت» در لغت به معنای دلالت و ارشاد به کار می‌رود (ر.ک؛ راغب، ۱۴۱۲ق: ۸۳۵) و بر دو گونه است: ۱- نشان دادن راه که به آن «ارائه طریق» گویند. ۲- رساندن به هدف که از آن به (ایصال به مطلوب) تعبیر می‌شود (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۲۰: ۱۲۳). به طور کلی، خداوند دو نوع

هدایت دارد: هدایت عامّه و هدایت خاصّه. هدایت خاصّه خود بر دو نوع است: هدایت خاصّه تکوینی و هدایت خاصّه تشریحی (ر.ک؛ همان، ج ۱۴: ۱۶۷ و همان، ج ۲۰: ۱۲۳).

علامه طباطبائی در تفسیر آیه ﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ (طه/۵۰) که اشاره به هدایت عامّه دارد، بیان می‌کند که مراد از هدایت، هدایت عمومی است که دامنه‌اش تمام موجودات را فراگرفته است، نه هدایت مخصوص به انسان‌ها. هدایت هر چیزی عبارت از نشان دادن راه به آن است؛ راهی که آن را به مطلوب خود برساند و به طور کلی، راه عبارت است از رابطه میان قاصد و مقصود. پس هر چیزی که مجهّز به جهّازی شده که او را به چیزی برساند و او را بدان مربوط کند، در حقیقت، به سوی آن چیز هدایت شده است و به این اعتبار، هر چیزی با جهّازی که بدان مجهّز گشته، به سوی کمال خود هدایت شده است و هادی او خداست (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱۴: ۱۶۷). سید قطب نیز در تفسیر این آیه، هدایت عامّه را چنین بیان می‌کند که هر چیزی که آفریده شده است، به همراه آن هدایت، سرشتی و فطری بوده است و در همان حال، او به وظیفه‌ای که برای انجام آن آفریده شده است، آشنا می‌شود (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ۲۳۳۸).

علامه طباطبائی در تفسیر آیه ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ (الإنسان/۳)، درباره تفاوت هدایت تکوینی و هدایت تشریحی بیان می‌کند که هدایت تکوینی همان هدایت فطری است و آن عبارت از این است که بشر را به نوعی آفریده و هستی او را به الهامی مجهّز کرده که با آن الهام، اعتقاد حقّ و عمل صالح را تشخیص می‌دهد. هدایت تشریحی، نیز هدایت کلامی و زبانی است که از طریق دعوت انجام می‌شود؛ یعنی خدای تعالی انبیاء را مبعوث، رسل را ارسال، کتبی را انزال، و شرایع را تشریح می‌کند و به این وسیله، پیش پای بشر را در زندگیش روشن و نیز سعادت و شقاوت او را بیان می‌کند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۲۰: ۱۲۳).

یکی از موارد قابل بحث، آیاتی است که امر هدایت را مختصّ خداوند متعال می‌شمارد؛ مانند آیه ﴿... وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (النور/۴۶). در این موارد، گروهی جبر را اختیار نموده‌اند، امّا لازمه انحصاری بودن این نیست که هدایت امری اضطراری بوده است و بعد هیچ گونه نقشی در آن ندارد. در حقیقت، هدایت، امری اختیاری است و هدایت در قرآن، اجبار به انتخاب راه درست نیست. از دیدگاه علامه طباطبائی، متعلّق مشیّت، خواست حقیقی بندگان است و

هدایت و ضلالت به دست خدا بودن اختیار انسان را باطل نمی‌کند؛ زیرا خدا ابتدا گمراه و هدایت نمی‌کند، گمراه کردنش مجازاتی است؛ یعنی کسی را که خودش گمراهی را خواسته در گمراهی پیش می‌برد و همچنین کسی را که هدایت را اختیار کرده باشد، در هدایت پیش می‌برد (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱۲: ۳۳۶).

سید قطب نیز در تفسیر این گونه آیات بیان می‌دارد که مشیت و اراده خدا مطلق و آزاد است. خداوند برای هدایت راهی را قرار داده است. هر کس رو بدان راه کند و سر در آن راه نهد؛ هدایت یزدان و نور خدای سبحان را در آن راه می‌یابد و به سوی خدا رهسپار می‌گردد (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ۲۵۲۵). وی معتقد است اگر گفته شود اراده خداوند انسان را به سوی هدایت یا ضلالت می‌کشاند، این سخن در بر گیرنده یک حقیقت فعلی و واقعی نیست، همچنان که اگر گفته شود اراده انسان تأثیرگذار اصلی است، باز هم با حقیقت عینی مطابقت نخواهد داشت. از دیدگاه وی، حقیقت خارجی این امر مبهم، عبارت است از وجود ارتباطی دقیق و در عین حال، غیبی میان اطلاق مشیت الهی با اختیار و انتخاب بنده و جهت‌گیری ارادی وی، به دور از هر گونه تعارض و تصادم در میان آن دو (ر.ک؛ سیاوشی، ۱۳۸۹: ۱۰۸).

در این باره باید به آیاتی مانند آیه ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ (القصص/۵۶) نیز اشاره کرد که بر طبق این گونه آیات، حتی پیامبر و سایر عوامل و زمینه‌ها نیز نقش نهایی در هدایت ندارند. علامه طباطبائی^(۵) درباره هدایت در این گونه موارد معتقد است که نقش پیامبر و دیگر عوامل، تنها نشان دادن راه است و رساندن به هدف مطلوب، تنها کار خداوند است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱۶: ۵۵). سید قطب نیز در این باره اشاره می‌کند که کار آنان تنها تبلیغ است و در ردّ توهم جبر باید گفت که هدایت و ضلالت برابر آن چیزی دست می‌دهد که خدا از دل‌های بندگان سراغ دارد (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۵: ۲۷۰۲). سید قطب در تفسیر آیه ﴿... كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ﴾ (المدثر/۳۱)، بیان می‌دارد که هم کسانی که هدایت و راه یابند و هم کسانی که به ضلالت افتند و گمراه شوند، هر دو دسته در دایره اراده و مشیت به کار می‌پردازند که ایشان را با این استعداد مزدوج و آمادگی دوگانه آفریده است و انتخاب راه را برایشان آزاد کرده است (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۶: ۳۷۵۹).

علامه طباطبائی در ذیل آیه ﴿هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (الجاثیه/۲۰)،

در باب اینکه قرآن از یک سو، هدایت را برای گروهی عام معرفی می‌کند و از سوی دیگر، آن را برای گروهی خاص مانند آیه ﴿هُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (النمل/۲)، می‌داند، این چنین بیان می‌کند که در بار اول و به صورت عام، قرآن هدایت برای همگان است و هدایت در اینجا تنها نشان دادن راه است و در آیات به ظاهر متفاوت که آن را مخصوص گروهی می‌داند، هدایت به معنای رساندن به مطلوب است که در اثر کردار خود آنان حاصل می‌گردد (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱۸: ۱۷۰).

یکی از موارد، اختلاف در باب آیه ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾

(الأعراف/۱۸۱) است. علامه طباطبائی^(۵) منظور از این آیه را تقسیم مردم به دو گروه گمراه و مهتدی می‌داند. وی «یَهْدُونَ» را درباره کسانی می‌داند که به سوی حق هدایت یافته‌اند و برداشت وی از هدف این آیه بدین صورت است که خدا با این آیه به مردم بیان می‌دارد که آنها را به امری محال و دشوار فرمان نداده است، بلکه در میان همین مردم گروهی هستند که در حقیقت هدایت یافته‌اند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۸: ۳۴۵ و ۳۴۶).

از نظر سید قطب، «امت» در این آیه، به معنای گروهی است که هر زمان و مکانی در میان مردم هستند و دیگران را به سوی حق و عدالت دعوت و با مخالفان آن پیکار می‌کنند. سید قطب این آیه را با مسائل عصر خویش چنین تطبیق می‌دهد که گروهی در دشمنی با اسلام و مسلمانان، سعی در تحریف و از بین بردن دینی دارند که قوانین و ساختار محکمی دارد. سید قطب با دیدگاه جهادی خویش، مسلمانان را به مقابله با دشمنان اسلام فرامی‌خواند؛ دشمنانی که طلایه‌داران جنبش اسلامی را نابود و علمای مزدور را بر اسلام چیره می‌کنند تا قوانین و احکام دین را ساده و بی‌اساس در نظر گیرند؛ دشمنانی که فسق، فجور، زنا و گناهان بزرگ را خوب و آراسته جلوه می‌دهند (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۳: ۱۴۰۳).

سید قطب بیان می‌دارد که پیکار درنده‌خویانه‌ای با این آیین و با ملت‌تی در میان است که در پرتو احکام این آیین، می‌خواهد راهیاب و رهنمود شود و با قوانین این آیین می‌خواهد دادگری کند. پیکار سخت و بی‌امانی است که در آن، تمام نیروها، دارایی‌ها، رادیوها، تلویزیون‌ها،

دستگاه‌های مخابراتی، خبرگزاری‌ها و مطبوعات جهانی، برای چنین جنگی بسیج می‌گردد و تمام ادارات و سازمان‌های دولتی در اختیار آن قرار داده می‌شود و اوضاع و احوالی از آن پشتیبانی می‌کنند و در حفظ آن می‌کوشند. اگر چنین پشتیبانی‌ها و جانبداری‌هایی نباشد، حتی یک روز هم دوام نمی‌آورد و بر جای نمی‌ماند، اما با این وجود، سرشت روشن و توانایی این آیین به گونه‌ای است که پیوسته در برابر این پیکار درنده‌خویانه ایستادگی و پایداری می‌کند و ملت مسلمانی که پایبند به این حق و استوار بر این حق است، پیوسته در برابر این عملیات نابودکننده و درنده‌خویانه، پایدار و استوار می‌ماند و مقاومت می‌کند (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ ق.، ج ۳: ۱۴۰۳-۱۴۰۴).

یکی از موضوع‌هایی که می‌تواند در زیر عنوان هدایت مطرح شود، موضوع «امامت» است. این موضوع یکی از اصول اعتقادی است که باعث تمییز امامیه از سایر فرق و مذاهب اسلامی می‌شود. شیعه معتقد است، همان‌گونه که بعثت انبیاء، به‌ویژه نبی اکرم (ص) از طرف خداوند لطف است، وجود مبارک امام به عنوان جانشین منصوب از طرف خداوند و به وسیله پیامبر (ص) نیز لطف و تداوم راه نبوت است. در برابر اعتقاد امامیه، اهل سنت معتقدند تعیین جانشینی پیامبر از اختیارات امت و بر اساس اجماع مسلمین است. آیاتی چند در این باره مورد بحث است. یکی از آیاتی که به موضوع امامت اشاره دارد، آیه ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (البقره/۱۲۴) است. علامه طباطبائی بیان می‌کند که امام هدایت‌کننده‌ای است که با امری ملکوتی که در اختیار دارد، هدایت می‌کند. پس امامت از نظر باطن گونه‌ای ولایت است که امام در اعمال مردم دارد و هدایت او چون هدایت انبیاء، رسولان و مؤمنین، صرف راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه حسنه و بالأخره، صرف آدرس دادن نیست، بلکه هدایت امام، دست خلق را گرفتن و به راه حق رساندن است. علامه طباطبائی در تفسیر این آیه و با استناد به آیات دیگر، مطالبی را بیان می‌کند. اول اینکه امامت مقامی است که باید از طرف خدای تعالی معین شود. دوم اینکه امام باید به عصمت الهی معصوم بوده باشد. سوم اینکه زمین مادام که موجودی به نام انسان روی آن است، ممکن نیست از وجود امام خالی باشد. چهارم اینکه امام باید مؤید از سوی پروردگار باشد. پنجم اینکه اعمال بندگان خدا هرگز از نظر امام پوشیده نیست و امام بدانچه که مردم می‌کنند، آگاه است. ششم اینکه امام باید به تمام نیاز

انسان‌ها علم داشته باشد؛ چه در امر معاش و دنیای آنها، چه در امر معاد و دین ایشان. هفتم اینکه محال است با وجود امام کسی پیدا شود که از نظر فضائل نفسانی مافوق امام باشد. در حقیقت، علامه در تفسیر این آیه چنین نتیجه می‌گیرد که پس از پیامبر، امامان معصوم که از جانب خداوند تعیین شده‌اند و معصومیت دارند، زمامدار امور مردم خواهند بود (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۷۴ و ۲۷۵).

از نظر سید قطب، امام به معنی رهبری است که مردم را به سوی خدا سوق می‌دهد و آنها را به خیر هدایت می‌کند و مردم نیز از او تبعیت می‌کنند و خداوند قاعده‌ای را برای دستیابی به این مقام تعیین کرده است و آن اینکه امامت از آن کسی است که از نظر عمل، آگاهی، صلاح و ایمان، شایستگی آن را داشته باشد نه از جهت نسب و خویشاوندی. پس معلوم می‌گردد که سید قطب معنای عام و کلی از این آیه برداشت نموده است و جنبه اختصاص را از این آیه کنار می‌گذارد (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۱۱۲).

از جمله دلایلی که علامه طباطبائی در نصب امامت و جانشینی پیامبر (ص) بدان تمسک جستته است، آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (المائده/۵۵) است. از نظر ایشان، این آیه درباره امام علی (ع) نازل شده است و متضمن تنصیب بر ولایت و خلافت آن حضرت می‌باشد (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۶: ۸). اما سید قطب، عبارت ﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ را عام تلقی کرده است و بر اساس این اعتقاد، تخصیص شأن نزول آیه را که مورد اتفاق مفسران عامه و خاصه است، نفی می‌نماید (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۹۲۱). آیه مورد اختلاف دیگر آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ (المائده/۶۷) است. علامه معتقد است امر مهم و خطیری که پیامبر (ص) مأمور ابلاغ آن شده است، ولایت و جانشینی امیرالمؤمنین علی (ع) است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۶: ۴۸). از دیدگاه سید قطب، این آیه مربوط به زمانی است که پیامبر (ص) با اهل کتابی که هیچ‌گونه دین، عقیده و ایمانی نداشتند، مواجه گردید و امری که پیامبر (ص) مأمور ابلاغ آن به اهل کتاب است، این است که اعلام نماید آنها گمان نکنند که مؤمن هستند؛ زیرا دین کلماتی نیست که با زبان گفته شود و کتابی نیست که قرائت گردد،

بلکه دین، روش زندگی است. بنابراین، پیامبر^(ص) مأمور ابلاغ این امر به اهل کتاب گردید و خداوند مصونیت پیامبر را در برابر اهل کتاب متکفل شد (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۹۳۸-۹۳۹).

علامه طباطبائی معتقد است که منظور از اهل بیت در آیه ﴿... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (الأحزاب/۳۳)، خمسة طيبة (پیغمبر^(ص)، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام) هستند (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱۶: ۳۱۱).

سید قطب واژه «تطهیر» را به آگاهی و تقوی در زندگی تعبیر کرده است و آن امری عام است که می‌تواند به هر کسی که این ویژگی‌ها را کسب نماید، اختصاص یابد و «طهارت» را از اختصاص به افراد ویژه‌ای که در آیه به آنها اشاره شده است، خارج کرده است. از نظر وی منظور از اهل بیت، زنان پیامبر^(ص) هستند که این آیه، شأن و منزلت آنان را تعیین کرده است و آنان را از سایر زنان مسلمان ممتاز ساخته است (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۵: ۲۸۵۸).

یکی دیگر از آیاتی که امامیه در اثبات، امامت ائمه^(ع) بدان استناد کرده‌اند، آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (النساء/۵۹) است. از نظر علامه طباطبائی مراد از «أولی الأمر»، رجال معین از امت است که حکم هر یک از آنان در وجوب اطاعت حکم پیامبر^(ص) است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۴۰۱). سید قطب در تفسیر این آیه بیان می‌کند که خداوند شرط ایمان و حد اسلام و اصول حکومت در جوامع مسلمین را معین فرموده است. حاکمیت در حیات بشری مخصوص خداوند است که شریعت خود را به سوی بشریت فرستاده است و همراه شریعت، رسولی که آن را برای مردم تعیین نماید، مبعوث کرده که سنت و سیره آن رسول نیز از شریعت خداوند است. اطاعت از شریعت خداوند و کسی که با این شریعت مبعوث کرده، واجب است، اما منظور از «أولی الأمر»، افرادی از مؤمنان هستند که در آنها شرط ایمان و اسلام که عبارت است از اطاعت از خداوند و اطاعت از رسول او و قبول حاکمیت خداوند وجود داشته باشد (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۶۹۱). از تفسیر سید قطب درباره این آیه فهمیده می‌شود که وی «أولی الأمر» را عمومیت بخشیده است و این منصب را مختص به گروه معینی نمی‌داند.

۲-۱-۳) سنت آزمایش

یکی از سنت‌های الهی نسبت به فرد و اجتماع، ابتلاء و آزمایش است. آزمایش الهی در حقیقت، به منزلهٔ ایجاد زمینه‌های مختلف برای ظهور و بروز استعدادهایی است که در نهاد انسان قرار داده شده است تا در هر مورد، انسان انتخاب‌گر، نیت و تمایل درونی خود را نشان دهد، یکی از دو راه حق و باطل یا خیر و شر را برگزیند و در نهایت، حاصل این‌گزینش را آشکارا مشاهده کند. در واقع، امتحان مؤمن به سبب تمییز فضائل او از رذائل می‌باشد و امتحان کافر به منظور روشن شدن عمل و رفتار اوست. به همین وسیله، افراد سعید به سعادت و اشقیاء به شقاوت می‌رسند، ضمناً اینکه این گروه‌ها و یا منافقین در بوتهٔ آزمایش قرار گرفته، عمل آنان مشخص می‌شود و در نتیجه، سنن دیگر الهی اجرا می‌شود.

هر دو مفسر در تفسیر آیهٔ ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَغْضَكُمْ لِبَغْضِ فِتْنَةٍ أَتَّصِبُرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا﴾ (الفرقان/۲۰)، به این امر اشاره دارند که لازمه و ابزار رسیدن هر فردی به کمال خود چه در راه سعادت و چه در راه شقاوت، آزمایش الهی است. آیات امتحان و مطالب مربوط به آن، با تعبیرهای گوناگونی مانند امتحان، فتنه، بلا، تمحیص و تمییز در قرآن آمده‌اند. در باب تفاوت تمییز و تمحیص، هم علامه و هم سید قطب در تفسیر آیهٔ ﴿وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ﴾ (آل عمران/ ۱۴۱)، تمییز را به معنی جداسازی و «تمحیص» را به معنی سره‌سازی، پاک و خالص گرداندن گرفته‌اند (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۵۲۲؛ همان، ج ۱: ۴۸۲؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۷۹ و همان، ج ۴: ۳۶).

سید قطب بیان می‌دارد که سره‌سازی، درجه‌ای بعد از جداسازی است. سره‌سازی در داخل نفس و در نهانگاه درون انجام می‌پذیرد. این کار، کاوش درون برای پی‌بردن به رازها و رمزهای شخصیت و نور افکندن بر رازها و رمزهای ضمیر است (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۴۸۲). علامه نیز معتقد است که جداسازی مؤمن از غیرمؤمن یک امر و خالص کردن ایمان او از شوائب و ناخالصی‌های کفر، نفاق و فسق بعد از جداسازی، امر دیگری است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۲۹).

سنت آزمایش همانند سایر سنن الهی، عمومیت دارد؛ بدین معنا که هم در مورد اُمم کافر و مشرک و هم در مورد امت‌های مؤمن و موحد جاری است (ر.ک؛ همان: ۷۸). علامه طباطبائی ذیل آیه ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ (البقره/۱۵۵)، بر این عقیده است که نوع انسان هرگز در افرادش خالی از حوادث نیست و درباره آیه ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ (الأنبياء/۳۵) بیان می‌دارد که آزمایش الهی هم با خوشی‌ها صورت می‌گیرد و هم با ناخوشی‌ها (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۳۴۳ و همان، ج ۱۴: ۲۸۷). البته از نظر سید قطب امتحان با خوشی‌ها، سخت‌تر و سنگین‌تر است، هرچند که مردمان چنین گمان می‌برند که آن ساده‌تر و آسان‌تر از آزمون با ناخوشی‌ها و بدی‌ها است. بسیاری از مردمان در برابر امتحان ناخوشی‌ها، پایداری و ایستادگی از خود نشان می‌دهند، ولیکن کسانی اندکند که در برابر امتحان خوشی‌ها، پایداری و ایستادگی داشته باشند (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ۲۳۷۷).

علامه در تفسیر آیه ۱۵۵ سوره بقره، معتقد است حوادثی که تنها نظام فرد را در زندگی شخصی وی مختل می‌سازد؛ مانند اینکه یا می‌میرد و یا مریض می‌شود، یا ترس، گرسنگی، اندوه و محرومیت مانند بلاها و محنت‌های عمومی چرخ زندگی را از کار می‌اندازد، مهیب و هول‌انگیز نیست، چون وقتی بلای فردی بدو روی می‌آورد، صاحب بلا هم در نیروی تعقل، هم در استواری عزم و هم در ثبات نفس خود از قوای دیگر افراد کمک می‌گیرد، اما بلاهای عمومی که دامنه‌اش همه جا گسترده می‌شود، شعور عمومی را سلب می‌کند و احتیاط و تدبیر چاره را از هیئت اجتماع می‌گیرد و در نتیجه، نظام حیات از همه مردم مختل می‌شود. پس بلای عمومی و محنت همگانی، دشوارتر و تلخ‌تر است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۳۴۳).

سید قطب در باب آزمایش با سختی‌هایی که در آیه ۱۵۵ به آنها اشاره شده، معتقد است که موجب آبدیده و نیرومند شدن اهل عقیده می‌شود؛ زیرا ارزش‌ها و سنجش‌ها و جهان‌بینی‌ها، جز در فضای محنت‌ها و دردهایی که پرده تاریکی‌ها را از چشمان می‌زدایند و زنگ دل‌ها را پاک می‌دارند، درست و دقیق نمی‌گردند و از این‌ها مهم‌تر، پایه همه این‌ها، تنها به خدا پناه بردن است (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۱۴۵).

هر دو مفسر فلسفه‌هایی را برای سنت الهی آزمایش نام برده‌اند که از این قرارند: کیفر و پاداش برای آمادگی برای پذیرش تقوا، برای صبر و شکیبایی. ۲- برای جداسازی مؤمن از غیرمؤمن، برای خالص کردن ایمان مؤمن (ر.ک؛ همان، ج ۴: ۲۴۶۶) (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱۹: ۳۴۹؛ همان، ج ۱۸: ۳۱۰؛ همان، ج ۱۵: ۱۹۴ و همان، ج ۴: ۲۹). سید قطب به موارد دیگری نیز اشاره دارد که عبارتند از: برای شکر و سپاسگزاری، برای رهنمود و رهنمون، راست گرداندن و بر سر راه آوردن (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ۲۴۶۶).

درباره تفاوت بین امتحان الهی و امتحان‌های انسان‌ها، می‌توان به نظری که علامه در ذیل آیه **﴿وَلِيَمَّخَصَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمَّحَقَ الْكَافِرِينَ﴾** (آل عمران / ۱۴۱) بیان داشته است، اشاره نمود. بدین صورت که غالباً ما نسبت به باطن حال اشیاء جاهلی هستیم و می‌خواهیم از طریق امتحان آن حالت از آن موجود را که برای ما مجهول است، روشن و ظاهر سازیم، ولی از آنجا که جهل در خداوند سبحان متصور نیست. لذا امتحان او از بندگان برای کشف مجهول نیست، بلکه تربیت عامه الهی نسبت به انسان‌ها است که او را به سوی حسن عاقبت و سعادت همیشگی دعوت می‌کند و این سنت الهی، سنتی است عملی و متکی بر سنتی دیگر که آن سنتی است تکوینی و عبارت است از سنت هدایت عامه الهی، از آن روی که با موجودات مکلف نظیر انسان ارتباط دارد (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۳۵).

۳-۱-۳) سنت بازتاب اعمال

هر عملی آثار متناسب با خود دارد. آثار برخی از اعمال فقط متوجه عمل‌کننده است. تأثیر بعضی از کارها وسیع‌تر است و افزون بر عمل‌کننده، به بستگان او نیز می‌رسد. پیامدهای بعضی اعمال، اجتماع را فرامی‌گیرد. این حقیقت و سنت الهی در جهان خلقت است که قرآن از آن خبر داده است. در باب دسته اول خداوند می‌فرماید: **﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾** (الشوری/ ۳۰). در تفسیر این آیه، علامه طباطبائی دو عقیده را بیان می‌دارد: ۱- یا خطاب در این آیه، اجتماعی و متوجه جامعه است و مانند خطاب‌های دیگر منحل به خطاب‌های جزئی و به فرد فرد اجتماع نیست و لازمه آن این است که مراد از مصیبت هم، مصائب عمومی و همگانی از قبیل قحطی، گرانی، وبا، زلزله و امثال آن باشد. پس مراد آیه این است که مصائب و

ناملازمات متوجه جامعه شما، همه به خاطر گناهانی است که مرتکب می‌شوید. خدا از بسیاری از آن گناهان می‌گذرد و شما را به جرم آن مؤاخذه نمی‌کند. بر این اساس، سه مطلب از سیاق آیه به دست می‌آید. به هر حال، چه خطاب عمومی غیرمنحل باشد، چه عمومی منحل^۲، از سیاق چنین برمی‌آید که اولاً مؤمن و کافر را یکسان شامل می‌شود و مؤید این معنا آیه بعد است که مسلماً متوجه مؤمن و کافر است. ثانیاً مراد از ﴿فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾ تنها گناهان و زشتی‌هاست، نه تمام اعمال؛ حال چه خوب و چه بد. ثالثاً مراد از آن مصائب که به انسان‌ها می‌رسد، آثار سوء دنیایی اعمال است؛ آثاری که بین آنها و آن اعمال ارتباط و تداعی خاصی است، نه جزای آخرتی اعمال. یا ممکن است خطاب در آیه، منحل به خطاب‌های جزئی و متوجه فرد فرد بشر بشود. آنگاه مراد از مصیبت، ناملازمات است که متوجه جان، مال، فرزند و عرض تک‌تک افراد می‌شود و ناشی از گناهانی است که هر کس خودش مرتکب شده است و خدا از بسیاری از آن گناهان درمی‌گذرد (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱۸: ۵۹-۶۰).

سید قطب در تفسیر این آیه می‌نویسد: «هر مصیبتی که گریبانگیر انسان می‌شود، به سبب کاری است که خود انسان آن را انجام داده است، ولی خداوند مهربان انسان را در برابر همه کارهایی که کرده است، گرفتار نمی‌فرماید، چراکه خداوند ضعف انسان را می‌داند و مطلع از انگیزه‌ها، دافعه‌ها و جاذبه‌هایی است که فطرت او را تشکیل می‌دهند و در بسیاری از اوقات بر او چیره و غالب می‌آیند. این است که خداوند سبحان، در پرتو رحمت، عطف و بزرگواری و بخشایشی که دارد، از بسیاری از گناهان انسان صرف نظر می‌فرماید و آنها را عفو می‌نماید (سید قطب، ۱۴۱۲ق، ج ۵: ۳۱۵۹).

دومین دسته از اعمال، اعمالی است که بازتاب آن به بستگان می‌رسد؛ مانند آیه ﴿وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ...﴾ (الکهف/۸۲) و آیه ﴿وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ (النساء/۹). در تفسیر آیه ۸۲ سوره کهف، علامه طباطبائی معتقد است که این آیه دلالت دارد بر اینکه صلاح

انسان گاهی در وارث انسان اثر نیک می‌گذارد و سعادت و خیر را در ایشان سبب می‌گردد، همچنان که آیه شریفه ﴿وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ...﴾ (النساء/۹) نیز دلالت دارد بر اینکه صلاح پدر و مادر در سرنوشت فرزند مؤثر است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱۳: ۳۴۹).

در تفسیر آیه ۹ سوره نساء، علامه طباطبائی بیان می‌دارد که مسئله انعکاس اعمال، گسترده‌تر از این است که تنها به خود او بازگردد. گاه می‌شود که آثار عمل خیر یک فرد به اولاد و اعقاب او نیز برسد و نیز آثار سوء عمل او دامن آنان را بگیرد. وی بیان می‌دارد که از ظاهر آیه برمی‌آید که صالح بودن پدر آن دو یتیم در اراده رحمت خدای تعالی به آن دو دخالت داشته است. اگر در کلام خدای تعالی تدبّر کنیم، به این حقیقت پی می‌بریم که سبب حقیقی این تأثیر، درخواست عملی انسان از یک سو و اجابت خدای تعالی از سوی دیگر است. در حقیقت، درخواست تنها از طریق زبان نیست، بلکه اعمالی که در به وقوع پیوستن آن حادثه اثر دارد و جنبه مقدمه آن نیز هست، درخواستی از ناحیه انسان به درگاه خداست (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۲۰۲).

سید قطب در تفسیر آیه ۹ سوره نساء می‌نویسد: «این تصویر سبب می‌شود تا کسانی که کار و بار یتیمان به آنان واگذار شده است، به خود آیند و به یتیمان مهر و محبت کنند، چراکه خود اینان نمی‌دانند که فردا چه بسا فرزندان خودشان هم بعد از مردنشان به زندگان دیگری سپرده شوند، همان‌گونه که فرزندان گذشتگان بدیشان سپرده شده‌اند و نیازمند مهر پدری ایشان گشته‌اند. همچنین به آنان توصیه می‌شود که در امر سرپرستی یتیمان کوچک که کار و بارشان به دست ایشان افتاده است، از خدا بترسند تا اینکه خداوند سرپرستی فرزندان کوچکشان را به کسی واگذار نماید که با تقوا و دوری از گناه و مهرورزی، امر سرپرستی را انجام دهد. همچنین بدیشان سفارش می‌شود که درباره یتیمان سخنان وزین و متین داشته باشند و زیبا و پسندیده با آنان سخن گویند، بدانگاه که در تربیت ایشان می‌کوشند و از آنان و اموال ایشان نگاهداری می‌نمایند (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۵۸۸).

دسته دیگر، اعمالی است که پیامدهای آن اجتماع را فرامی‌گیرد. از جمله آیاتی که به این امر تصریح دارد، آیه ﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ

الْعِقَابِ ﴿الأنفال/۲۵﴾ است. بر اساس تفسیر سید قطب، گروهی به دسته‌ای از خود اجازه می‌دهند تا به شکلی از اشکال به ظلم و ستم بپردازند. بدترین ظلم و ستم هم کنار گذاشتن شریعت خدا و برنامه‌ی او برای زندگی است. آنها در برابر ستمگران نمی‌ایستند و رزم نمی‌کنند، راه را بر تباه‌کنندگان سد نمی‌کنند و جلوی ایشان را نمی‌گیرند. چنین گروهی سزاوار این است که به گناه ستمگران تباه‌کننده بسوزند و گرفتار آیند، چراکه اسلام یک برنامه‌ی ضمانت اجتماعی مثبت است که اجازه نمی‌دهد تا کسانی که ظلم و ستم و نیز فساد و تباهی نمی‌کنند، ساکت بنشینند و بگذارند بزهداری‌ها و ناروایی‌ها انجام گیرد تا چه رسد به اینکه ببینند از آیین خدا پیروی نمی‌شود. نه تنها از آیین خدا پیروی نمی‌گردد، بلکه ببینند الوهیت یزدان انکار هم می‌گردد و ناپسند هم شمرده می‌شود و الوهیت‌بندگان جایگزین آن شده است و به جای آن قرار می‌گیرد. با وجود این، چنین گروهی امیدوار و چشم‌انتظار باشند که خدا ایشان را از بلا و مصیبت برکنار دارد، چون آنان خودشان خوب و پاک هستند (شاذلی، ۱۴۱۲ق.، ج ۳: ۱۴۹۶).

از بسیاری از سخنان سید قطب^۴ به صراحت یا اشاره برمی‌آید که وی جوامع مسلمانان را به دلیل تن در ندادن به حاکمیت الهی یا تلاش نکردن برای برپایی آن تکفیر می‌کند (ر.ک؛ مرادی، ۱۳۸۲: ۲۰۰).

علامه طباطبائی در تفسیر این آیه بیان می‌دارد که آیه همه‌ی مؤمنین را از فتنه‌ای که مخصوص به ستمکاران ایشان است و مربوط به کفار و مشرکین نیست، زنهاری می‌دهد و اگر در عین اینکه مختص ستمکاران از مؤمنین است و خطاب را متوجه به همه‌ی مؤمنین کرده، برای این است که آثار سوء آن فتنه، گریبانگیر همه می‌شود. از نظر ایشان، مقصود از فتنه، هر چند مختص بعضی از مؤمنان است، فتنه‌ای است که تمام افراد امت، باید در صدد دفع آن برآیند و با امر به معروف و نهی از منکر که خدا بر ایشان واجب فرموده، از شعله‌ور شدن آتش آن جلوگیری کنند. بنابراین، برگشت معنای آیه به تحذیر تمام مسلمانان از سهل‌انگاری در امر اختلافات داخلی خواهد بود، چون این گونه اختلافات، آنان را به تفرقه و اختلاف کلمه تهدید می‌کند و باعث می‌شود که وحدت مسلمانان به تشتت و چنددستگی بدل شود. در این صورت، معلوم است که دسته غالب زمام را به دست می‌گیرد و نیز معلوم است که این غلبه، غلبه فساد است نه غلبه کلمه حق و دین حنیف که خداوند تمام مسلمانان را در آن شریک کرده است. پس گو اینکه فتنه، مختص یک دسته است؛ یعنی

مختصّ ستمکاران، لیکن اثر سوء آن دامنگیر همه می‌شود و بر اثر اختلاف، همه دچار ذلت، مسکنت و هر بلا و تلخکامی دیگری می‌شوند و همه در پیشگاه خدای تعالی مسئول می‌گردند. لذا آیه شریفه متضمّن خطابی است اجتماعی و متوجه عموم (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۹: ۵۰ - ۵۱).

در پس این گونه آیاتی که اشاره به پیامدها و عواقب اعمال انسانی دارند، درس‌هایی نهفته است. اینکه خداوند عادل است و هر کاری از جانب او بر اساس حکمت و عدالت صورت می‌گیرد و یا اینکه این گونه آیات حتی می‌توانند اشاره به لطف و مهربانی خداوند نسبت به بندگان خویش داشته باشند، چراکه انسان‌ها را از انجام گناهی که آنان را مستوجب عذاب می‌کند، بر حذر می‌دارد و در واقع، زنگ خطر را برایشان به صدا درمی‌آورد.

اسلام می‌خواهد انسان را در همین جهان مادی بسازد که او را با جهان نورانی بالا مرتبط کند، نه اینکه جهانی دیگر بسازد و انسانی دیگر. البته خود همین انسان باید در این تربیت و جامعه نقش مؤثر را بازی کند. قرار نیست از راه‌های غیرطبیعی و معجزه‌گونه این دین تحقق یابد و مسلمانان به پیروزی و اهداف خویش نائل شوند. همین انسان با تربیت قرآنی باید خود و جامعه خویش را بسازد، هر چند در این مسیر، امداد الهی و اراده مافوق او نیز همواره همراه جامعه ایمانی خواهد بود (ر.ک؛ علوی‌نژاد، ۱۳۸۹: ۱۴۱-۱۴۲).

علامه طباطبائی در تفسیر آیه ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا﴾ (الإسراء/۸۴) بیان می‌دارد که صفات درونی انسان علت تامه اعمال بدنی او نیست، بلکه مقتضی آن است. در واقع، هیچ یک از مزاج‌ها که باعث ملکات و یا اعمالی مناسب خویش است، از حد اقتضاء تجاوز نمی‌کند؛ بدین معنا که خلق و خوی هر کسی هیچ وقت او را مجبور به انجام کارهای مناسب با خود نمی‌کند و اثر آن بدان حد نیست که ترک آن کارها را محال سازد. در نتیجه، عمل از اختیاری بودن بیرون و جبری می‌شود. خلاصه اینکه شخص عصبانی در عین اینکه عصبانی و دچار فوران خشم شده، باز هم می‌تواند از انتقام صرف نظر کند. شخص شکم‌باره باز نسبت به فعل و ترک عمل مناسب با خلق خود اختیار دارد و چنان نیست که شخص شهوت‌ران در آنچه که به مقتضای دعوت شهوت خود می‌کند، مجبور باشد، هر چند که ترک عمل مناسب با اخلاق و انجام خلاف آن دشوار و در پاره‌ای موارد نیز در غایت دشواری است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱۳: ۹۰). سید قطب نیز معتقد است در این آیه، یک تهدید نهانی درباره سرانجام کار و

عاقبت رویکرد است تا هر کسی خویشتن را بیاید و از خود مواظبت نماید و بکوشد راه هدایت را بیوید و در راهی که به سوی خدا دارد، کوشا باشد (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ۲۲۴۹).

آیه دیگر آیه ﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَمْتَ اُنْدِيكُمْ وَاَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلّٰمٍ لِّلْعَبِيْدِ﴾ (آل عمران/۱۸۲) است. از دیدگاه علامه، ﴿اَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلّٰمٍ لِّلْعَبِيْدِ﴾ می‌خواهد مسئله کتابت و عذاب را تعلیل نموده، بفرماید: «ننوشتن و ثبت نکردن اعمال بندگان، اهمال ورزیدن در نظام اعمال است و این خود ظلم بسیار و ستم بزرگی است، چون اعمال بندگان یکی دو تا نیست و بندگان هم یک نفر و دو نفر نیستند. پس نوشتن اعمال بندگان، ظلمی بزرگ است. در این صورت، خدای تعالی ظلام به بندگان خواهد بود و خدا منزّه از چنین ظلم است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۸۳). سید قطب در تفسیر آیه ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَّمَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلّٰمٍ لِّلْعَبِيْدِ﴾ (فصلت/۴۶)، بیان می‌دارد که این رسالت آمده است تا رشد بشریت را اعلان دارد و بر دوش انسان‌ها سنگینی اختیار را بگذارد و قانون مسئولیت فردی را اعلام کند (شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۵: ۳۱۲۸).

آیه دیگر، آیه ﴿لَيَجْزِيَّ اللّٰهَ الصّٰدِقِيْنَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبُ الْمُنٰفِقِيْنَ اِنْ شَاءَ اَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا﴾ (الأحزاب/۲۴) است. علامه در تفسیر این آیه می‌نویسد: «در این آیه از نظر اینکه غایت رفتار منافقان و مؤمنان را بیان می‌کند، نکته لطیفی است و آن این است که چه بسا ممکن است گناهان مقدمه سعادت و آمرزش شوند. البته نه از آن نظر که گناه هستند بلکه از این منظر که نفس آدمی را از ظلمت و شقاوت به جایی می‌کشاند که مایه وحشت نفس شده، در نتیجه، نفس سرانجام شوم گناه را لمس نموده، متنبه می‌شود و به سوی پروردگار خود برمی‌گردد و با برگشتنش همه گناهان از او دور می‌شود و معلوم است که در چنین وقتی، خدا هم به سوی او برمی‌گردد و او را می‌آمرزد» (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱۶: ۲۹۱). سید قطب نیز در تفسیر این آیه بیان می‌دارد که هیچ رخدادی نیست که بیهوده یا تصادفی به وقوع پیوندد، بلکه هر رخدادی، برابر حکمت مقدر و فلسفه مقرر و مطابق با تدبیر منظور و تقدیر مقصود روی می‌دهد و به چیزی منتهی می‌شود که خدا از عواقب و فرجامها میل داشته است؛ عواقب و فرجام‌هایی که رحمت خدا

نسبت به بندگان در آنها جلوه‌گر است. مرحمت و مغفرت خدا، نزدیکترین چیز به بندگان و بزرگترین چیز برای ایشان است (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۵: ۲۸۴۵).

با بررسی این سه سنت می‌توان به حکمت، عدالت و رحمت الهی پی برد، چراکه انسان‌ها را در بدو امر با فطرت سرشته شده با هدایت، ارسال رسل و انزال کتب، به راه راست هدایت کرده، سپس برای تمییز و سره‌سازی مؤمنان واقعی از منافقان و کافران، آنان را در بوتۀ آزمایش قرار می‌دهد و همچنین با لطف و مهربانی خویش انسان‌ها را از عواقب اعمال آنان آگاه می‌نماید.

۲-۳) سنت‌های مقید و مشروط

پس از آنکه انبیای الهی پیام دعوت خدای متعال را به گوش انسان‌ها رساندند و تا آنجا که برای ایشان مقدور و میسر است، در هدایت آنان سعی کردند و نیز زمینه و وسائل آزمایش آدمیان فراهم گشت. مردم به اختیار خود، راه حق و خیر یا باطل و شر را در پیش می‌گیرند. این موضع‌گیری‌های خوب و بد در قبال تعالیم و احکام الهی، سبب روی نمودن یک سلسله از سنت‌های الهی دیگر می‌شود که از این رو که معلول رفتار مردم هستند و یا به تعبیری دیگر، مقید و مشروط به کارهای آنانند، سنت‌های مقید و مشروط نام دارند. در این مقاله، سعی بر آن است تا از میان این نوع سنت‌ها، سه نوع از سنت‌هایی که مخصوص اهل باطل می‌باشند، بررسی گردد. این سنت‌ها عبارتند از: سنت استدراج، سنت امهال و سنت استیصال.

۱-۲-۳) استدراج

استدراج در لغت از واژه «درج» گرفته شده است و به معنای نزدیک کردن تدریجی و آرام‌آرام گرفتن است (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۳۱۱). علامه طباطبائی و سید قطب در ذیل آیه ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (الأعراف/۱۸۲)، استدراج را پله‌پله رفتن و گام‌به‌گام راه را طی کردن تا رسیدن به هلاکت و دوزخ دانسته‌اند. هرگاه خدای تعالی بخواهد با کسی چنین کند، پیاپی به او نعمت می‌دهد. شخص نیز به مقدار آن نعمت، سرگرم و از سعادت خود غافل شده، در شکر آن کوتاهی و کم‌کم خدای صاحب‌نعمت را فراموش می‌کند (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۳: ۱۴۰۴ و طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۸: ۳۴۶). از دیدگاه علامه، قید ﴿مِنْ حَيْثُ

لَا يَعْلَمُونَ ﴿﴾ که در آیه ۴۴ سوره قلم آمده، برای این است که این هلاکت از راه نعمت فراهم می‌شود که کفار آن را خیر و سعادت می‌پندارند، نه شرّ و شقاوت (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱۹: ۳۸۶).

علامه طباطبائی وجه دیگری را نیز برای استدراج بیان می‌کند و آن چنین است که وقتی اهل باطل از ذکر پروردگارشان غافل می‌گردند و آیات او را تکذیب کردند، اطمینان و آرامش دل‌هایشان را از دست داده و ناگزیر می‌شوند با پناه بردن به اسباب دیگری غیر از خدا دل خود را آرامش دهند و چون غیر خدا چیزی نمی‌تواند دل‌ها را آرامش دهد، لذا بیش از پیش به قلق و اضطراب درونی دچار می‌شوند و دیگر از حقیقت سعادت زندگی بی‌خبر می‌مانند و خیال می‌کنند معنای زندگی همین است که ایشان در آنند. ناگزیر با سرگرم شدن به زخارف دنیا، روزبه‌روز گناهان خود را بیشتر کرده تا سرانجام به عذاب آخرت که تلخ‌تر و کشنده‌تر از هر غذایی است، ملحق گردند. لذا از دیدگاه قرآن، استدراج پاسخی است از جانب خداوند به کسانی که به ندای هدایت گوش نداده‌اند (ر.ک؛ همان: ۳۸۶).

هر دو مفسّر در تفسیر آیات ۹۴-۱۰۲ سوره اعراف به این نکته اشاره می‌کنند که در حقیقت، خداوند برای هر اّمتی پس از آمدن پیامبری برای آنان، در صورت تکذیب پیامبرشان، در ابتدا بر آنان سختی و مصیبت وارد کرده تا تضرّع و زاری کنند و هدایت شوند و اگر بر سرکشی خود پافشاری کردند، این بار آنان را غرق در نعمت‌ها و شادی‌ها می‌کند تا اندک‌اندک به هلاکت و عذاب الهی نزدیک شوند و هر دوی این‌ها آزمایش الهی است (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۳: ۱۳۳۶ و طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۸: ۱۹۵). البته علامه طباطبائی معتقد است که پس از ابتلای آنان به مصائب، در صورتی که معلوم شد به این وسیله متنبّه نمی‌شوند، سنّت دیگری به نام سنّت مکر را درباره ایشان جاری می‌کند و آن چنین است که دل‌های آنان را به وسیله قساوت و اعراض از حقّ و علاقمند شدن به شهوات مادی و شیفتگی در برابر زیبایی‌های دنیوی مهر می‌نهد و پس از این سنّت است که سنّت سوم خود یعنی استدراج را جاری می‌نماید (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۸: ۱۹۵). نکته دیگری که علامه طباطبائی ذیل این آیات به آن اشاره می‌کند، به تعلیلی برمی‌گردد که در آیه ۹۶ سوره اعراف آمده است؛ یعنی ﴿بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾، و آن این است که سنّت استدراج که روی می‌دهد، برابر اراده و اختیار انسان‌ها صورت می‌گیرد که این نیز سنّتی دیگر است و چون

چنین است، اگر امتی از امت‌ها از راه فطرت منحرف گردد و در نتیجه، از راه سعادت انسانی که خداوند برایش مقرر کرده، بازماند؛ اسباب طبیعی هم که محیط به آن است و مربوط به اوست، اختلال می‌یابد و آثار سوء این اختلال به خود آن امت برمی‌گردد. خلاصه اینکه دود کجروی‌هایش به چشم خودش می‌رود (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۸: ۱۹۶-۱۹۷). شاهد گویای این گفتار، آیه ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾ (الشوری/۳۰) است. از نظر سید قطب، اراده انسان و حرکت او در جهان‌بینی اسلامی، عامل مهمی در حرکت تاریخ انسان و نیز در تفسیر این تاریخ است (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۳: ۱۳۳۶).

هر دو مفسر در تفسیر آیاتی مانند آیه ﴿ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ (الحجر/۳) که به این امر اشاره دارند تا کافران از این دنیا هر چه می‌خواهند، بخورند و تمتع برند و نیز هر دو معتقدند که چون آنان خرد نداشته‌اند و به ندای باطن که ندای حقیقت است، گوش نداده‌اند و با این کار، فرصت هدایت را از خود سلب کرده، همانند حیواناتی هستند که از شعور و خرد بی‌بهره بوده‌اند و چیزی جز پرداختن به دنیا و لذت‌های آن را اندیشه نمی‌کنند. پس در واقع، بهره‌مند شدن آنان از نعمت‌ها دلیلی بر لطف و رحمت الهی نسبت به آنان نیست، چون در این حالت، آنان هر چه بیشتر از هدایت دور می‌گردند و به هلاکت نزدیکتر خواهند شد (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ۲۱۲۶ و طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱۲: ۹۷).

تفسیر هر دو مفسر درباره آیات ﴿وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لَبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِّنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ﴾ * و﴿لَبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُورًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ﴾ * و﴿زُرْخُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (الزخرف/۳۳-۳۵) نیز به نکته‌ای دیگر اشاره دارد؛ بدین معنا که نعمت‌های دنیوی که خداوند به کافران می‌دهد، اشاره‌ای است به این موضوع که زندگی این دنیا و زرق و برق‌های آن، تا آنجا بی‌ارزش و فانی هستند که خداوند آنها را به اهل باطل نیز عطا می‌کند. پس نتیجه دشمنی و نپذیرفتن هدایت، تنها ممکن است بهره زندگی این دنیا باشد، در حالی که بهره حقیقی یعنی سعادت در آخرت، تنها نصیب هدایت‌یافتگان و پرهیزگاران است (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۵: ۳۱۸۸ و طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱۸: ۱۰۰-۱۰۱).

سید قطب در تفسیر آیات مربوط به سنت‌های اجتماعی سعی بر آن دارد تا با همان دیدگاه‌های جهادی و اصلاحی خود برای این آیات مصداق‌های عینی در جهانی که در آن زندگی می‌کند، بیابد؛ به عنوان مثال، در تفسیر آیات ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ ابْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَعْتَةً فِإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ * فَقَطِّعْ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (الأنعام/ ۴۴-۴۵)، به زندگی خود زمانی که در آمریکا بوده است، اشاره می‌کند که در آنجا آشکارا مصداق این فرموده خداوند ﴿فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ ابْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾ که اهل باطل را با گشودن درهای همه چیز به رویشان، غرق در نعمت‌ها می‌کند، دیده می‌شود. یزدان جهان، قوم نوح و قوم هود و قوم صالح و قوم لوط و... را با همین سنت و قانون بگرفت و برگرفت. این ملت‌ها تمدن، سلطه و قدرتی در زمین داشتند و از رفاه و آسایشی برخوردار بودند که دست‌کم کمتر از تمدن و قدرت و رفاهی نبود که ملت‌های امروزی از آنها بهره‌مند و برخوردارند (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۱۰۹۰-۱۰۹۱).

سید قطب درباره این فرموده خداوند ﴿فَقَطِّعْ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ معتقد است سنت خداوند در باب نابودی باطل هنگامی پیاده می‌گردد که در زمین حقی باشد که در ملتی مجسم و جلوه‌گر شود. پس باید پیروان حق سست و بی‌حال ننشینند و تنبلی نکنند و چشم به راه این نباشند که سنت الهی بدون تلاش و رنج ایشان جاری و ساری گردد. حق مجسم نمی‌گردد، مگر در ملتی که می‌جنبد و به پا می‌خیزد تا حاکمیت خدا را در زمین استقرار بخشد و غصب‌کنندگان حاکمیت خدا را براند و از چنین حاکمیتی به دور گرداند (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۱۰۹۲).

درباره فلسفه‌های استدراج هر دو مفسر معتقدند که استدراج کافران امتحان محسوب می‌شود، هم برای کافران و ظالمان تا اینکه یا هدایت یابند و یا بیشتر مستحق عذاب الهی گردند و اینکه با آنان اتمام حجت شود تا عذری نداشته باشند و هم امتحانی است برای مؤمنانی که نعمت‌های دنیوی کافران را مشاهده می‌کنند و شک به دل راه نمی‌دهند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۷: ۹۲؛ همان، ج ۸: ۲۰۰؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ۲۱۲۶ و همان، ج ۱: ۵۲۴).

۲-۲-۳ امهال

امهال در واژه یعنی «مهلت دادن» و در اصطلاح، یعنی خداوند متعال برای رعایت یک سلسله مصالح، در عقوبت اهل باطل تعجیل نمی‌کند، بلکه به آنان فرصت و مهلت می‌دهد و عذاب آنان را به تأخیر می‌اندازد. از آنجا که این سنت پس از سنت استدراج صورت می‌گیرد، علامه طباطبائی و سید قطب فلسفه‌های این سنت را مشابه با آن دانسته‌اند. در واقع، هدف‌های الهی از اجرای این سنت از نظر علامه که در تفسیر آیات (آل عمران/۱۷۸-۱۷۹) بیان داشته، «آزمایش» است. این آزمایش هم در باب کافران جاری است و هم درباره مؤمنان (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۷۸).

در واقع، از دیدگاه علامه، خداوند با مهلت دادن به کافران، آنان را می‌آزماید و تا مهلتی کام می‌دهد و به اصطلاح آنان را استدراج می‌کند و در عین حال، آزمایشی برای مؤمنان است. همان‌گونه که دیدگاه سید قطب در تفسیر آیه ﴿وَإِنْ أَدْرَىٰ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ (الأنبیاء/۱۱۱)، به این صورت است که مهلت دادن به کافران و به تأخیر افتادن عذاب آنان بدین دلیل است که هر چه بیشتر در خوشی‌ها غرق گردند و برابر قانون استدراج آهسته و آرام مقهور و در نتیجه، به دوزخ کشیده شوند (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ۲۴۰۳).

سید قطب در تفسیر آیات ۱۷۸ و ۱۷۹ سوره آل عمران، جاری شدن سنت امهال در باب کافران را بدین دلیل آزمایش مؤمنان می‌داند که به عقده‌ای می‌پردازد که تار و پود خود را در برخی از سینه‌ها می‌تند و به شبهه‌ای اشاره می‌نماید که در برخی از دل‌ها به گردش درمی‌آید و به سرزنشی گوشه می‌زند که در گوش برخی از جان‌ها نجوا می‌کند، بدانگاه که چنین جان‌هایی دشمنان خدا و دشمنان حق را می‌بینند که به حال خود واگذار شده‌اند و به عذابی گرفتار نیامده‌اند و در این حال، ایمان واقعی مؤمنان آزمایش می‌شود که آیا با مشاهده چنین وضعیتی نسبت به حکمت و عدالت خداوند، شک به دل را می‌دهند یا نه؟ (ر.ک؛ همان، ج ۱: ۵۲۴).

افزون بر این، سید قطب هدف دیگر از سنت امهال را فرصت توبه و بازگشت کافران می‌داند. وی این نکته را از قید ﴿إِلَىٰ حِينٍ﴾ در آیه ۱۱۱ سوره انبیاء برداشت نموده است، چراکه انتظار عذاب بدون موعد مقرر و ناگهانی در رسیدن آن و این بیم و تهدیدها موجب می‌گردد تا دل‌ها به

هوش آیند و بیدار گردند و پیش از فوت فرصت، به سوی حق و حقیقت بازگردند (ر.ک؛ همان، ج ۴: ۲۴۰۳).

۳-۲-۳) سنت استیصال

از جمله سنت‌های اجتماعی خداوند در عقوبت جامعه‌های فاسدی که به آنها مهلت داده شده‌اند، هلاکت و نابودی آنان و پاک ساختن زمین از لوث وجودشان است. در آیات فراوان و با تعبیرهای مختلفی مانند عذاب شدید، عذاب نُکر، اهلاک و... به آن تصریح شده است و به عنوان عذاب استیصال در بیان مفسران از آن یاد می‌شود. علامه و سید قطب با توجه به آیه ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ (الإسراء/۱۵)، اتمام حجت را شرط اساسی عقوبت و دچار شدن به عذاب استیصال می‌دانند. علامه در تفسیر این آیه چنین می‌نویسد: «آیه در مقام این نیست که حکم عقل را که می‌گوید: «عقاب بدون بیان جایز نیست» امضاء کند، بلکه کاشف از اقتضائی است که عنایت و رحمت خداوندی دارد و آن اینکه هیچ قومی را (هرچند مستحق عذاب باشند)، به عذاب استیصال دچار نکند، مگر بعد از آنکه رسولی به سویشان گسیل دارد تا حجت را برایشان مؤکد و تمام نماید و با بیان‌هایی پی‌درپی، بدیشان گوشزد کند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱۳: ۵۸). سید قطب نیز در این باره معتقد است: «این مرحمت خداست در حق بندگان که ایشان را عذاب و عقاب نرساند، مگر اینکه قبلاً عذر ایشان را با فرستادن پیغمبری به میان ایشان بخواهد و آنان را با آیین آسمانی آشنا سازد» (شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ۲۲۱۷).

نکته دیگری که باید بدان اشاره کرد، در باب آیاتی است که به این امر اشاره دارند که عدالت خداوند متعال اقتضا دارد در عذاب‌های استیصالی، مؤمنان واقعی را که به وظیفه فردی و اجتماعی خود به خوبی عمل کرده‌اند، نجات دهد. به طور کلی و به صورت یک سنت عمومی، در قرآن کریم تصریح شده است که مؤمنان یاری می‌شوند و از این عذاب‌ها نجات می‌یابند، و این سنتی است در مقابل سنت استیصال، چنان که در آیه ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَنْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَهُمْ وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (الروم/۴۷) به آن اشاره شده است. علامه طباطبائی در تفسیر این آیه معتقد است که آیه بدین منظور آمده تا بیان کند برای مؤمنین حقی بر پروردگارشان هست و آن اینکه در دنیا و آخرت یاریشان کند. یکی از

مصدق‌های یاری او از ایشان این است که از مجرمان انتقام بگیرد (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱۶: ۱۹۹-۲۰۰). سید قطب نیز در تفسیر این آیه معتقد است که خداوند پیروزی مؤمنان را بر خود واجب کرده است و آن را حقی بر خویشتن شمرده است (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۵: ۲۷۷۴).

نکته دیگر سود نداشتن توبه هنگام شروع عذاب است. پس از شروع عذاب استیصال، درهای توبه بسته می‌شود و هیچ گونه بازگشتی پذیرفته نیست؛ زیرا بیشتر گناهکاران وقتی در برابر چنین کیفرهایی قرار می‌گیرند، اظهار پشیمانی می‌کنند. در واقع، نوعی پشیمانی اضطراری به آنها دست می‌دهد که بی‌ارزش است. بنابراین، پیش از آغاز عذاب باید در صدد جبران برآیند. علامه طباطبائی در تفسیر آیه ﴿فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سَنَّتْ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ﴾ (المؤمن/۸۵)، بیان می‌کند که سود نبخشیدن ایمان بعد از دیدن عذاب برای آن است که چنین ایمانی، اختیاری نیست و ارزشی ندارد (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱۷: ۳۵۷). سید قطب نیز در تفسیر این آیه معتقد است که قانون و سنت خدا بر آن جاری است که بعد از پیدا شدن و پدید آمدن عذاب شدید خدا، توبه پذیرفته نگردد و پشیمانی سودی نداشته باشد، چراکه توبه و پشیمانی هنگام توبه و پشیمانی، جزع و فرع است، نه توبه و پشیمانی (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۵: ۳۱۰۲).

در میان اقوامی که به عذاب استیصال دچار شدند، تنها قوم یونس بود که به موقع و پیش از شروع عذاب بیدار شدند و توبه کردند و همین توبه هم آنان را از عذاب الهی در امان ساخت. به این امر در آیه ﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرِيبَةً آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْغُرُزِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾ (یونس/۹۸) اشاره شده است. علامه طباطبائی در تفسیر این آیه بیان می‌کند که علت پذیرفته شدن توبه قوم یونس این بود که آنان قبل از نزول عذاب و با اختیار خویش ایمان آوردند. سید قطب در باب این آیه معتقد است که آنان پیش از نزول عذاب از تکذیب پرهیز کردند. قانون یزدان به سبب عدول ایشان از تکذیب کردن، در راه رهایی آنان جاری و ساری گردیده است و در نجات ایشان کوشیده است. در این صورت، هیچ گونه جبری در عملکرد مردمان نیست، بلکه جبری که هست، در مترتب شدن آثار قانون یزدان بر عملکرد مردمان است (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۳: ۱۸۲۱).

آیا عذاب استیصال پس از بعثت پیامبر^(ص) جاری می‌گردد؟ سید قطب می‌گوید که خداوند، از بعثت پیغمبر اسلام^(ص)، عذاب ریشه‌کن را از میان برداشته است، ولی انواع عذاب‌های دیگر برجاست. انسان‌ها بسیاری از عذاب‌ها را خواهند چشید، به‌ویژه ملت‌هایی که یزدان خیرات و نعمات فراوانی را بدیشان داده باشد و آنان را با تولیدها و محصولات‌های زیاد در شادی‌ها و خوشی‌ها غوطه‌ور نموده باشد. عذاب‌های درونی، بدبختی‌های روانی، انحرافات جنسی و فروپاشی اخلاقی را که این ملت‌ها امروزه می‌چشند، نزدیک است بر تولید، رفاه و برخورداری از نعمت پرده افکند و سراسر زندگی را با بدبختی، پریشانی و بدبختی فروپوشد (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۱۰۹۱). سید قطب راجع درباره آیه ﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ (یونس/۴۹)، بیان می‌کند که مدت عمر گاهی با نابودی محسوس مادی، یعنی نابودی ریشه‌کن پایان می‌گیرد، گاهی نیز اجل درمی‌رسد، هرچند مرگ معنوی مراد است. ممکن است که این مرگ برای مدتی باشد و پس از آن، به زندگی برگردند. گاهی هم ممکن است که این مرگ برای همیشه باشد. شخصیت این ملت‌ها به پایان برسد و محو گردد. ملت مسلمان برابر نص قرآن، زندگیشان در پیروی از پیغمبرشان است. پیغمبر^(ص) هم ملت مسلمان را به سوی چیزی فرامی‌خواند که بدیشان زندگی می‌بخشد. این کار هم نه فقط با عقیده تنها صورت می‌پذیرد، بلکه با عملی است که عقیده در کار و بار گوناگون حیات و در ضروریات مختلف زندگی، از آن به صراحت صحبت می‌کند. اگر ملت مسلمان چنین نروند و نکنند، برابر قانون خدا مرگشان حتمی است (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۳: ۱۷۹۷).

از دیدگاه سید قطب (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۹۰۴)، جامعه‌ای که قانون آن بر اساس قانون الهی استوار نیست، نمی‌تواند جامعه باشد، هرچند که افراد آن جامعه ادعای مسلمانی داشته باشند (ر.ک؛ حسینی فائق، ۱۳۸۶: ۱۴۷).

علامه طباطبائی نیز در تفسیر آیه ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ (الأنفال/۳۳) معتقد است که منظور از عذاب که در آیه نفی شده، عذاب آسمانی موجب استیصال است که این امت را مانند عذاب سایر امم شامل می‌شود. در این آیه، خداوند سبحان این چنین عذاب را از این امت، مادام که رسول خدا^(ص) زنده و در میان آنان است و

نیز بعد از درگذشت آن جناب، مادام که امت استغفار می‌کند، نفی کرده است و از آیه ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾^۷ به ضمیمه آیاتی^۸ که این امت را وعده عذابی می‌دهد که میان رسول خدا (ص) و امت حکم می‌نماید؛ مانند آیه ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (یونس/۴۷) برمی‌آید که برای این امت، روزگاری در آینده است که استغفار از آنان منقطع گردد و دیگر مؤمنی خداترس که استغفار کند، نمی‌ماند و در چنان روزگاری، خداوند آنان را عذاب می‌کند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۹: ۷۱).

با بررسی این سه سنت که مخصوص اهل باطل هستند، معلوم می‌گردد که خداوند با اجرای سنت‌های استدرج و امهال به اهل باطل لطف می‌نماید که عذاب آنها را تا وقت معینی به تأخیر اندازد تا شاید توبه کنند. همچنین با این کار، به دلیل اعمال زشت آنان موجب می‌شود تا هر چه بیشتر در گناه فرو روند و مستحق عذاب گردند و نیز این دو سنت می‌تواند آزمایشی برای مؤمنان باشد که آیا با دیدن گناهکارانی که در نعمت‌های فراوان غوطه‌ورند، نسبت به عدالت و حکمت خداوند شک به دل راه می‌دهند یا خیر؟ همچنین، اشاره به سنت استیصال نیز هشدار بسیار محکمی است که در صورت اصرار بر گناهان، کفر و فراموشی خدا، امت‌های سرکش مسیر انقراض و نابودی را خواهند پیمود.

نتیجه‌گیری

با مقایسه تفاسیر المیزان و فی ظلال القرآن، نقاط اختلاف و اشتراک آنها به این ترتیب است:

در باب سنت هدایت، اساسی‌ترین اختلاف این دو مفسر به موضوع امامت بازمی‌گردد. علامه طباطبائی در تفسیر آیه ۱۲۴ سوره بقره و با استناد به آیاتی دیگر^۹ معتقد است که امامت مقامی است که باید از طرف خدای تعالی اعطاء شود و اینکه امام باید معصوم باشد. اما از نظر سید قطب، امام به معنی رهبری است که مردم را به سوی خدا سوق می‌دهد، آنها را به خیر هدایت می‌کند و مردم از او تبعیت می‌نمایند. خداوند قاعده‌ای را برای دستیابی به این مقام تعیین کرده است و آن اینکه امامت از آن کسی است که از نظر عمل، آگاهی، صلاح و ایمان، شایستگی آن را داشته باشد، نه از نظر نسب و خویشاوندی. وی معتقد است که امامت موروثی نیست و وراثت نژادی و حسب و

نسب در اینجا محلی از اعراب ندارد. سید قطب برخلاف تفسیر علامه که امام را به امامان معینی تفسیر کرده است، معتقد است مراد از پیشوایی و امامتی که ستمکاران از آن بی‌بهره‌اند و برای آنان ممنوع است و سزاوار ایشان نیست، هر نوع پیشوایی و امامتی را شامل است؛ امامت پیغمبری، امامت خلافت، امامت نماز و هر گونه امامت و قیادت دیگری (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق.، ج ۱: ۱۱۲). در واقع، سید قطب مقصود از امام را افراد معینی از سوی خداوند نمی‌داند، آنچنان که علامه معتقد است.

درباره سنت آزمایش و بازتاب اعمال، هر دو مفسر دیدگاهی نزدیک به هم دارند. هر دو معتقدند که آزمایش الهی در باب همه انسان‌ها صورت می‌گیرد تا اینکه مؤمن از غیرمؤمن جدا و ایمان مؤمنان خالص گردد. با سنت بازتاب اعمال به انسان‌ها، عدالت و حکمت الهی یادآوری می‌گردد و از آنان خواسته می‌شود که نه تنها در انجام اعمال فردی خویش مسئول باشند، بلکه درباره سرانجام جامعه اسلامی و سعادت آن نیز مسئول هستند و با سکوت در برابر زیر پا گذاشتن اوامر الهی، مهر تأیید خود را بر آن می‌نهند. در نتیجه، بازتاب آن اعمال، ایشان را نیز در بر خواهد گرفت.

در باب سنت استدراج، علامه طباطبائی معتقد است که این سنت پس از سنت مکر رخ خواهد داد و سنت مکر و استدراج را از هم تفکیک نموده است، اما از آنچه که از ظاهر آیات برمی‌آید، مکر و استدراج مفاهیمی هستند که یک مصداق دارند و آن عبارت است از گرفتار شدن پنهانی انسان تکذیب‌کننده نشانه‌های الهی (ر.ک؛ سلیمانی، ۱۳۸۸: ۱۰۶). سید قطب نیز با همان دیدگاه‌های جهادی خود برای آیات مربوط به سنت استدراج، سعی بر آن دارد تا مصداق‌های عینی در جهانی بیابد که در آن زندگی می‌کند. او معتقد است که سنت خداوند در باب نابودی باطل، زمانی پیاده می‌گردد که در زمین حقی باشد که در ملتی مجسم و جلوه‌گر شود. پس باید پیروان حق سست و بی‌حال ننشینند و تنبلی نکنند.

سید قطب یکی از فلسفه‌های سنت امهال را فرصت توبه و بازگشت کافران می‌داند. وی این نکته را از قید ﴿إِلَىٰ حِينٍ﴾ در آیه ۱۱۱ سوره انبیاء برداشت نموده است، چراکه بیم ناگهانی در

رسیدن عذاب موجب می‌گردد تا دل‌های غافلان بیدار گردد و پیش از فوت فرصت به سوی حق و حقیقت بازگردند، اما علامه اشاره‌ای به این فلسفه امهال، یعنی فرصت توبه و بازگشت ندارد.

درباره سنت استیصال، هر دو مفسر بیان می‌دارند که خداوند عذاب ریشه‌کن را از امت اسلام برداشته است، اما هر یک از مفسران این امر را مشروط به امری دانسته‌اند. علامه معتقد است مادام که امت استغفار می‌کنند، عذاب ریشه‌کن آنان را فرانخواهد گرفت. سید قطب نیز معتقد است دوام ملت مسلمان در پیروی از پیغمبر است. پیغمبر (ص) هم ملت مسلمان را به سوی چیزی فرامی‌خواند که به آنها زندگی می‌بخشد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- سنت آفرینش به وجه احسن: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ (التین/۴)، سنت بازتاب اعمال: ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ (البقره/۲۸۶) و ...
- ۲- علامه برای صبر اقسامی را نام می‌برد: صبر بر اطاعت خدا، صبر بر تلخی مصائب و صبر بر تلخی ترک گناهان.
- ۳- منظور از خطاب عمومی منحل، خطاب‌های جزئی است که متوجه فرد بشر شود.
- ۴- (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۹۰۴).
- ۵- سنت امداد، سنت زیادت اضلال و ...
- ۶- ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ * ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَّوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ * وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ * وَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًىٰ وَهُمْ يُلْعَبُونَ * أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ * أُولَٰئِكَ يَهْدِي اللَّهُ لَلَّذِينَ يَبِغُونَ مِنَ الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَن لَّو نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ * تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقِصُ عَلَيْكَ مِنْ أُنْبَائِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ * وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ﴾ (الأعراف/۹۴-۱۰۲).
- ۷- (ر.ک؛ یونس/ ۴۷-۵۴).

۸- ﴿وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ﴾ (الأنبياء/۷۲)؛ ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ (السجده/۲۴)؛ ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِسْمِهِمْ﴾ (الإسراء/۷۰) و ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾ (الأنبياء/۷۳).

منابع و مآخذ

قرآن کریم

- حامد مقدم، احمد. (۱۳۷۹). سنت‌های اجتماعی در قرآن کریم. چاپ چهارم. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- حسینی جلالی، محمدحسین. (۱۳۸۰). *فهرس التواتر*. تحقیق محمدجواد حسینی جلالی. ج ۲. قم: دلیل ما.
- حسینی فائق، محمد مهدی. (۱۳۸۶). «سیری در اندیشه سیاسی سید قطب». *ره‌آورد سیاسی*. شماره ۱۶. صص ۱۳۷-۱۵۶.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۴۵). *لغت نامه دهخدا*. ج ۳۲. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق.). *المفردات فی غریب القرآن*. چاپ اول. بیروت: دارالقلم.
- سلیمانی، جواد. (۱۳۸۸). «سنت آزمایش در منظومه هستی از منظر قرآن (فلسفه تحول و رابطه با سایر سنت‌ها)». *معرفت*. شماره ۱۴۳. صص ۹۵-۱۱۰.
- سیاوشی، کرم. (۱۳۸۹). «ارزش دانش‌های کهن و نوین غیرمسلمانان در اندیشه سید قطب». *معرفت*. شماره ۱۵۶. صص ۱۰۱-۱۱۸.
- شاذلی، سید قطب. (۱۴۱۲ق.). *فی ظلال القرآن*. چاپ هفدهم. بیروت: دار الشروق للنشر و التوزیع.
- _____ . (۱۳۸۷). ترجمه مصطفی خرم‌دل. تهران: احسان.
- طباطبائی، محمدحسین. (۱۳۷۱). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: اسماعیلیان.
- _____ . (۱۳۷۴). *تفسیر المیزان*. ترجمه محمدباقر موسوی. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۴۱۲ق.). *تفسیر مجمع البیان*. چاپ اول. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

- علامی، ابوالفضل، قدرت‌الله فرقانی و علی حسینی. (۱۳۷۹). *آشنایی با تفاسیر و مفسران*. تهران: مرکز نمایندگی ولی فقیه در سپاه.
- علوی‌نژاد، حیدر. (۱۳۸۹). «واقع‌گرایی تربیت قرآنی از نگاه سید قطب». *پژوهش‌های قرآنی*. شماره ۶۱.
- قانع، احمدعلی. (۱۳۷۹). *علل انحطاط تمدن‌ها*. چاپ اول. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- مدیرشانه‌چی، کاظم. (۱۳۸۸). *علم الحدیث*. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- مرادی، مجید. (۱۳۸۲). «تقریر گفتمان سید قطب». *علوم سیاسی*. شماره ۲۱. صص ۱۹۵-۲۱۶.
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۷۹). *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- معرفت، محمدهادی. (۱۳۷۹). *تفسیر و مفسران*. تحقیق گروه مترجمان. ج ۲. قم: مؤسسه فرهنگی التمهید.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۳). *ترجمه قرآن*. قم: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
- وبر، ماکس. (۱۳۶۷). *مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی*. ترجمه احمد صدارتی. تهران: مرکز.
- وفا، جعفر. (۱۳۸۲). *تاریخ از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه*. تهران: اداره آموزش عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه.
- هیشور، محمد. (۱۴۱۷ق). *سنن القرآن فی قیام الحضارة و سقوطها*. القاهرة: المعهد العالمی للفکر الإسلامی.